

برادر پیران انضباط را لغو و برخلاف میل و دستور پیران برای مبارزه بخطوط ایرانیان می‌شتابد، ولی در قوای ایران که عموماً دارای انضباط راسخ و محکمی بودند چون امر جنگ نداشته اند در تمام خطوط از مبادرت به جنگ خود داری و موکول با اجازه فرمانده قوا مینمایند (راجع باین مطلب در فصل دوم باب سوم این کتاب مفصلاً بحث شده است) که بالنتیجه عدم رعایت انضباط در قوای توران و توجه دقیق بآن در قشون ایران جنگ را بنفع ایرانیان خاتمه میدهد.

فصل دوم

حس وطن پرستی

بند دوم نظامنامه پیاده قشون شاهنشاهی تعلیم حس وطن پرستی و طریقه

رشد و نمو آن را بوسیله تذاکرات

وقایع برجسته تاریخی مملکت

راهنمایی مینماید، فردوسی خود

احیا کننده و بزرگترین حافظ این



وقایع برجسته بوده، بزرگترین

نمونه از بناهای ایران قدیم (خ)

رنجها را برای انجام این مقصود متحمل گردیده و داستانهای بیشماری را بنظم

آورده که عموماً مبین و معرف عظمت دیرینه مملکت و محرك پرستش و ستایش این

آب و خاک میشود که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم بایستی تمام شاهنامه عیناً نقل

شود ولی در این جا فعلاً بذکر قسمت کوچکی اکتفاء و در آن فردوسی تهییج و

تبلیغ وطن پرستی را با استدلال بیان و برای حفظ وطن قبول مرگ را بر زندگی

ترجیح داده است، چنانکه فرموده:

نگه کن بدین لشکر نامدار جوانان شایسته کارزار

ز بهر برو بوم و فرزند خویش زن و کودک و خرد و پیوند خویش

همه سر بسر تن بکشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

و باز در جای دیگر فردوسی از قول افراسیاب که می خواهد قسمتی از

عده خود را برای آخرین تلاشی که در جنگ گنگدژ لازم بوده بکار اندازد:

۱ - پیوند بروزن فرزند، بمعنی اتصال و متصل و خویش و تبار باشد.

برای تحریک نصب و حمیت آنها موضوع **وطن و دوده** را پیش کشیده و بطریق ذیل می فرماید :

**زبهر برو بوم و فرزند خویش همان از پی گنج و پیوند خویش
پیندید با یکدگر دامنا معانید بد خواه پیرامنا^۱**
بالاخره روح **وطن پرستی خود فردوسی** می تواند بزرگترین مثال و سرمشق برای ما واقع گردد که در ضمن مطالعه شاهنامه در کلیه اشعار او با درخشندگی بی نظیری جلب نظر و توجه مینماید که حتی در مورد بیان عمل اسبان نیز آن را منظور و می توان گفت که در این قسمت بی اختیار بوده است ، چنانکه در مورد جنگ رستم و اسفندیار که نتیجه جنگ این دو پهلوان را انتظار می کشد با اینکه هر دو ایرانی بوده اند ولی چون رستم را در اشتعال نائرة این جنگ بدون تقصیر و اسفندیار را کاملاً مقصر می شناخته و از طرفی وجود رستم را برای ایران ذی قیمت تر از اسفندیار و بعلاوه اصولاً مادر اسفندیار را رومی و دختر قیصر می دانسته چنانکه ضمن بیان نژاد و پهلوانی از قول اسفندیار فرموده :

همان مادرم دختر قیصر است که او بر سر رومیان افسر است

بنا بر حس وطن پرستی فوق العاده خود نتیجه جنگ را بطریق ذیل سؤال می فرماید :

بینیم تا : اسب اسفندیار سوی آخور آید همی بی سوار

و یا : بارة رستم جنگجوی بایوان^۲ نهد بی خداوند روی

که درین سؤال اسب اسفندیار را بسوی آخور و بارة رستم را بطرف ایوان خوانده است .

و باز در جای دیگر ضمن مباحثه هومان با گودرز قشون ایران را به شیر و تورانیان را بروباه پیر از قول گودرز معرفی می فرماید ، چنانکه فرموده :

۱ - دوده - دودمان و خانواده را گویند . ۲ - پیرامن بر وزن پیرامن اطراف و گرداگرد چیزی را گویند . ۳ - ایوان بر وزن کیوان صغه و طاق را گویند .

فرماندهی سپهبد فردوسی

کنون آمدم با سپاه گران
شما هم بگردار روباه پیر
همی چاره سازید و دستان^۲ و بند^۳
دلیری مکن جنگ مارا مخواه
از ایران گزیده دلاور سران
به پیشه در، از بیم نخجیر^۱ گیر
گریزان ز گرز و سنان^۴ و کمند
که روباه با شیر ناید براه

۱ - نخجیر - شکار، شکار کننده، شکار کردن و شکار گاه باشد و نیز بهائیم دشتی و هر جانور صحرائی را وقتی بگیرند عموماً و بز کوهی را خواه بگیرند خواه نگیرند گویند . ۲ - دستان مکر و حيله ۳ - بند - مکر، حيله، زرق، فریب، سالوسی و غم و غصه باشد . ۴ - سنان آهن نوک نیزه را گویند .

فصل سوم

حس اعتماد و لزوم تعاون و معاضدت

بند سوم نظامنامه پیاده درباره حس اعتماد نسبت بارزش رؤساء و اثرات آن بحث نموده ، همچنین در کتاب شیوه کارزار موضوع اعتماد بر رؤساء جزو اصول ثابت قرار داده شده که در نیل بموفقیت دخالت کلی دارد . **فردوسی** گذشته از آنکه کردار این مسئله را ضمن داستانهائی که نقل نموده و در خانمه آنها نتایج مفیدی بگیرد مختصراً در یک بیت اهمیت آن را بطریق ذیل گوشزد فرموده است :

چو سالار شایسته باشد بجنگ نرسد سپاه از دلاور [نهنگ]

و بالاخره در همین بند سوم نظامنامه پیاده لزوم تعاون و معاضدت را بین نظامیان تشریح می کند که از آن طریق ، حس اعتماد آنها یکدیگر تولید گردد . **فردوسی** نیز همین منظور را در دو بیت ذیل استدلال نموده و تذکر میدهد :

ز دانا تو نشیدی این داستان ؟ که بر گوید از گفته باستان .
که گر دو برادر نهاد پشت پشت تن کوه را خاک ماند بمشت ؟

بالاخره همانطوریکه گفته شده است ، تعاون و اتحاد افراد در میدان محاربه نه فقط چندین برابر بارزش جنگی آنها میافزاید بلکه میتوان گفت اساساً اگر این نکته رعایت نشود کمترین موفقیت نصیب هیچ قسمتی نشده و درحقیقت موقعی هر یک از صنوف یا قسمتها می توانند از اعمال خود ثمره فرمادهی تقدیم دارند که اساس عمل آنها بر **تشریک مساعی** قرار گرفته باشد ، درین خصوص هم (لزوم و اهمیت تعاون در موقع جنگ) **فردوسی** فرموده است :

چو در جنگ لشکر بود همگروه چه دشت و چه هامون ، چه دریا و کوه
اگر یار باشید با هم بجنگ از آواز روبه نرسد پلنگ

باب د

خواص صنوف

فصل اول

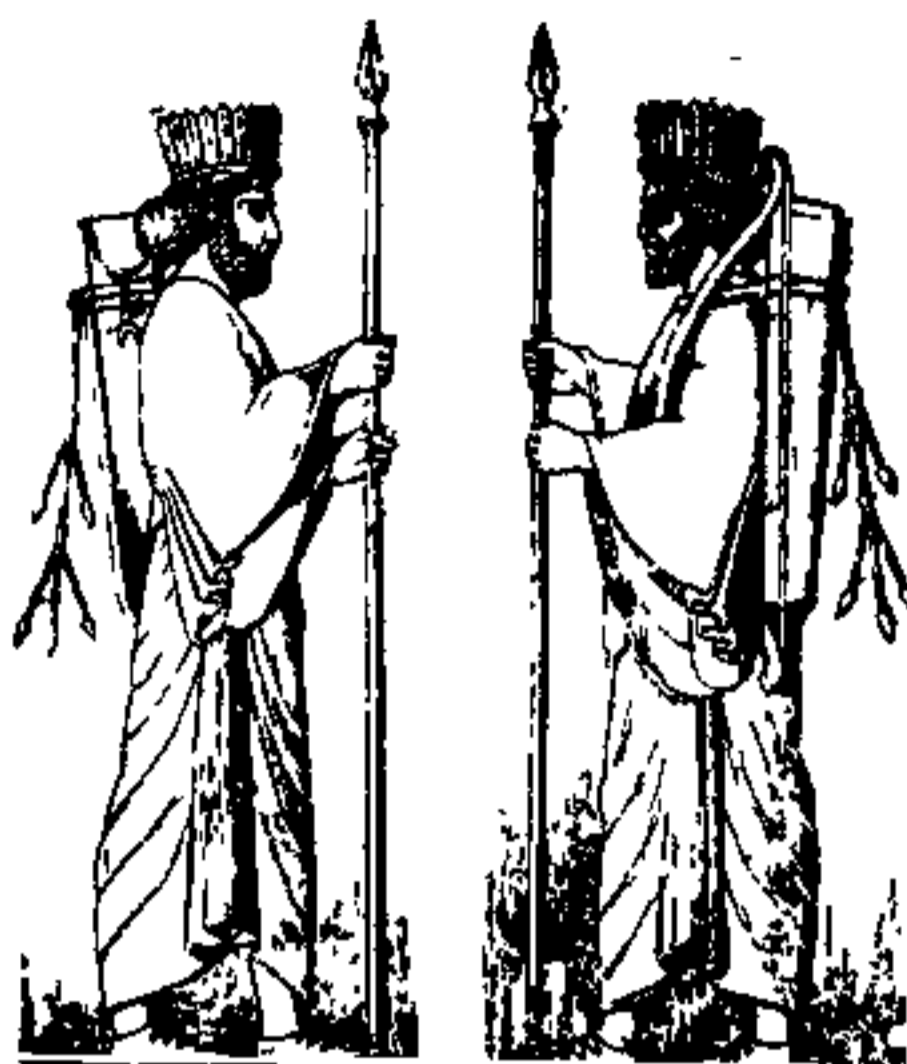
پیاده نظام

در قسمت اول شیوه کارزار، پیاده نظام صنف اصلی قشون معرفی گردیده و چون یگانه صنفی است که در هر نوع زمین قادر بر حرکت بوده و صنف محاربه نزدیک شناخته شده، بعلاوه در پیشدستی اوست که قبل از همه آرایش دشمن را اشغال و باین وسیله موفقیت قطعی را بدست میدهد، همچنین در تدافع قسمت زنده و جاندار سدی است که امواج مهاجم دشمن بآن برخورد میکند، لذا **مالك الرقاب میدان جنگ** و بقول دیگر **قهرمان میدان نبرد** و بگفته اروپائیان **ملکه میدان جنگ** بآن لقب داده اند. فردوسی در حوالی هزار سال قبل تمام تشخیصات فوق را بر روی این صنف بیان و باو لقب «**فریاد رس میدان جنگ**» داده چنانکه فرموده است:

| | |
|---------------------------|--------------------------------------|
| پیاده کند جنگ پیش سپاه | کند شیر مردان بر این سان تپاه |
| پیاده به آید که جوئیم جنگ | بگردار شیران بیازیم ^۱ جنگ |
| پیاده بیاید که جنگ آوریم | جهانی بر خویش تنگ آوریم |
| پیاده برفتی ز پیش و ز پس | که او بود در جنگ فریاد رس |

باز در جای دیگر **جنگ پیشدستی** را بنام **جنگ پانگ** مخصوص پیاده فرموده و می فرماید:

۱ - یازیدن - بر وزن و معنی بالیدن است که نمودن باشد، بمعنی قصد و اراده آهنک کردن و بلند شدن و دست دراز کردن نیز آمده است.



نمونه از افراد پیاده نظام قدیم ایران (خ)

نباشد مرا تنگ رفتن بجنگ پیاده بسازیم جنگ پلنگ

همچنین درمحل دیگری که از جنگ سواره نتیجه نگرفته ، موفقیت و غلبه درجنگ را بوسیله جنگ پیاده امکان پذیرمی فرماید ، چنانکه فرموده :

پیاده مگر دست یابم بر اوی به پیکار خون اندر آرم بجوی

و مخصوصاً برای بیان عبارت شیوه کارزار که : « در پیشدستی پیاده نظام است که قبل از همه آرایش دشمن را اشغال مینماید و در درنگی^۱ نیز قسمت زنده و جاندار سدیست که امواج تهاجم دشمن بآن برخورد میکند . » فردوسی محل این صنف را در آرایش جنگی قوا در جلوی سایر صنوف معین فرموده ، چنانکه می فرماید :

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| پیاده که بد در خور کارزار | بفرمود تا پیش روی سوار |
| صفی بر کشیدند نیزه و ران | سپر دار با باد پایان سران |
| پس پشت ایشان سواران جنگ | کز آتش بخنجر پیردند زنگ |

۱ - فردوسی اتخاذ حالت تدافعی را درنگی اصطلاح فرموده و درین کتاب ازین بیعد تدافع .
 ۱. بدین لغت خواهیم نامید .

پس پشتشان زنده پیلان چو کوه زمین از پی پیل گشته ستوه^۲
و این مسئله را باز در جای دیگر بدین ترتیب اشاره می فرماید :

جهان شد پر آوای بوق و سپاه تو گفتی که روی زمین آهنست
دولشکر چنان شد سه روز و سه شب از این روی و آن روی بر پشت زین
تو گفتی زمین کوه آهن شد دست همان پوشش چرخ جوشن شد دست

و این نکته (استقرار پیاده نظام در قسمت مقدم آرایش و جلو تر از سایر صنوف) هنوز هم که وسائل بر قدرت آتشین جدید بمیان آمده تغییر ننموده ، بلکه بیشتر تأیید گردیده است .

بعلاوه غالباً در جنگهاییکه پهلوانان هم طرازی را مقابل یکدیگر قرار میدهد پس از آنکه از طرق مختلفه حربی بواسطه قوت مساوی هر دو حریف نتیجه میگیرد بالاخره آنها را پیاده نموده و یکی را فاتح و دیگری را مغلوب و نتیجه قطعی را بدست میدهد ، چنانکه در رزم رستم و اشکبوس پس از آنکه رهام از مقابل اشکبوس فرار میکند از قول رستم خطاب بطوس می فرماید :

تهمت بر آشت و باطوس گفت که رهام را جام باده است جفت
بمی در همی تیغ بازی کند میان پیلان سر فرازی کند
چرا شد کنون روی چون سندروس^۳ سواری نبد کمتر از اشکبوس !
تو قلب سپه را باین بدار من اکنون پیاده کنم کار زار

۱ - زنده - برون خنده هر چیز عظیم و مهیب را گویند همچو زنده پیل که بمعنی پیل بزرگ است ۲ - ستوه یعنی مالول ، عاجز شده ، بارمانده ، تنگ آمده و افسرده .

۳ - سندروس بفتح اول و ثالث صمغی باشد شبیه بکاهربا و روغن کمان را از آن پزند ، دخانش نافع بواسیر باشد و رنگ سرخ را نیز گویند و نسبتش برنگ زرد خود ظاهر است ، فرق میان کاهربا و سندروس این است که کاهربا را چون در آتش نهند از آن بوی مصطکی آید ، از سندروس بویی بظایت ناخوش .

کمان را بزه بر، پیازو فکند
 خروشید گای مرد جنگ آزمای
 کشانی بخندید و خیره بماند
 بدو گفت خندان، که: نام تو چیست؟
 تهمتن بدو گفت گای شوم تن
 مرا مام من، نام، مرگ تو کرد
 کشانی بدو گفت بی بارگی
 تهمتن چنین داد پاسخ بدوی
 پیاده ندیدی که جنگ آورد
 بشهر توشیر و پلنگ و نهنگ
 هم اکنون ترا ای نبرده^۲ سوار
 پیاده مرا زان فرستاد طوس
 کشانی پیاده شود همچو من
 پیاده به از چون تو سیصد سوار

به بند کمر بر، بزد تیر چند
 هماوردت آمد، مرو باز جای
 عنان را گران کرد و اورا بخواند
 تن بی سرت را که خواهد گریست؟
 چو پرسی تو نامم درین انجمن
 زمانه مرا پتک ترک^۱ تو کرد
 بکشتن دهی تن یکبارگی
 که ای بیهده مرد پر خاشجوی
 سر سرکشان زیر سنگ آورد
 سوار اندر آیند هرگز بجنگ؟
 پیاده بیاموزمت کارزار
 که تا اسب بستام از اشکبوس
 بدو روی خندان شوند انجمن
 بدین زور و این دست و این کارزار

و باز در جنگ رستم و سهراب پس از آنکه با انواع رزمهای مختلفه متشبه
 و نتیجه عائد نمی دارند بالاخره آنها را پیاده نموده و بکشتی گرفتن وا میدارد،
 چنانکه در روز اول که رستم بدست سهراب مغلوب شده و زمین میخورد می فرماید:

ز اسبان جنگی فرود آمدند
ببستند بر سنگ اسب نبرد
 چو شیران بکشتی بر آویختند

هشیوار^۳ با گبر^۴ و خود آمدند
 برفتند هر دو روان پر ز درد
 ز تن هاخوی^۵ و خون همی ریختند

- ۱ ترک - کلاه خود. ۲ - نبرده برون نکرده بمعنی شجاع و دلیر و دلاور باشد.
- ۳ - هشیوار برون خریدار بمعنی خردمند و عاقل و هشیار باشد و بضم اول هم درست است.
- ۴ - گبر - بفتح اول و سکون ثانی بمعنی خود و خفتان است، بفتح اول و ثانی نیز آمده است.
- ۵ - خوی - بفتح اول و واو معدوله برون می، عرق انسان و حیوانات دیگر باشد.



(خ)

و از در روز دوم کشتی گیری که سزرا ب دست رستم کشته میشود می فرماید:
دگر باره اسبان بیستند سخت بسر برهمی گشت بد خواه بخت
بکشتی گرفتن نهادند سر مگر فتند هر دو دوال^۱ کمر

۱ - دوال - تسمه.

فصل دوم

سواره نظام

سواره نظام که در قشونهای قدیم دارای اهمیت مخصوصی بوده و قسمت عمده عمل جنگ را بر عهده داشته است، در اغلب قسمتهای شاهنامه استعمال آن نشان داده شده، مخصوصاً در مواقعی که سرعت عمل ایجاب میشده **فردوسی** بیشتر آنرا بکار می انداخته است. همینطور چنانکه در قسمت اول **شیوه کارزار** راجع بخواص سوار و استعمال آن در باب سرعتش بحث شده و غالباً در عمل تعاقبی و یا محاصره، عمل احاطه جناحین، یا حمله های بعقب سر دشمن را بر عهده این صنف واگذار میکند **فردوسی** هم غالباً در موقع تعاقب، تقسیم قوا و ذکر آرایش قوایی که بر علیه یکدیگر صف آرائی می نموده اند، سوار را بیشتر در جناحین بمنظور احاطه، یاردا احاطه که دشمن بخواهد بعمل آورد قرار میداده است، که از آنجمله اولاً راجع باستعمال سوار برای تعاقب در جنگ **قالینوی و انطاکیه** که **انوشیروان** بر علیه **فروردیوس** بعمل آورده، می فرماید:

| | |
|--------------------------------------|---|
| کی ^۱ تاجور بر آب آورده کف | فرمود تا بر کشیدند صف |
| سپاهی پیامد به پیش سپاه | که شد بسته از گرد برباد راه |
| شده نامور لشکری انجمن | یلان سر افراز و شمشیر زن |
| همه جنگ را تنگ بسته میان | بزرگان و فرزانتگان ^۲ و مهان |
| بخون آب داده همه تیغ را | بدان تیغ بر فده، هر صیغ ^۳ را |

۱- کی بفتح اول و سکون تانی بمعنی پادشاه پادشاهان است یعنی پادشاهی که در عصر خود از همه پادشاهان بزرگتر باشد و عربی، الملك الملوك خوانند همچنین پادشاه قهار و جبار و بلند مرتبه را گویند و این نام را در بلندی و قدراز کیوان گرفته اند چه او بلندترین کواکب سیاره است، اصیل و نجیب نیز را میگویند و ترجمه سلطان هم هست. ۲- فرزانه برون پر وانه، حکیم و دانشمند و عالم و عاقل باشد. ۳- میغ - ابر.

نوشیروان



(ح)

سپه را نبد بیشتر زان درنگ که فخر جبره گیرد ز بالا پلنگ،
فردوسی برای آنکه کمی مدت توقف آن قشون و سرعت عماش را مجسم سازد
مدت درنگ را باندازه زمانی تشبیه نموده که پلنگ از ارتفاعی برای پریدن و
گرفتن شکار لازم دارد

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| بهر سو ز رومی تلی کشته بود | و گر اخسته از جنگ برگشته بود |
| بشد خسته از جنگ فروریوس | دریده درفش و نگون سار کوس |
| سواران ایران بسان پلنگ | بهامون کجا غرمش آید بچنگ |
| پس رومیان در همی تاختند | درو دشت از ایشان پرداختند |

درین قسمت عمل تعاقبی را بوسیله سوار صراحة توضیح و برای آنکه حالت
و سرعت فوق العاده آنان را نشان دهد به پلنگی تشبیه نموده که در تعاقب میش کوهی
بوده و آنرا بچنگ آورده باشد.

و باز در جای دیگر که می خواهد از سرعت سوار در عمل تعاقب استفاده

۱ - و گر بمعنی و یا آمده است . ۲ - غرم ، بضم اول و سکون تانی و ثالث میش کوهی
را گویند .

نماید ضمن جنگ سرخه با رستم بیان و در آنجا پس از آنکه سرخه با فرامرز
مقابله و توانائی مقاومت را در خود نمی بیند فرار و بوسیله فرامرز و سواران
نماقب و دستگیر میشود چنانکه فرموده است :

| | |
|---|---------------------------------------|
| فرامرز را نیزه شد لخت لخت | ز نیروی مردان و از زخم سخت |
| ندارد، غمین گشت و پیچید روی | بدانست سرخه که پایاب ^۱ اوی |
| همی تاخت با تیغ هندی بدست | پس اندر، فرامرز، چون پیل مست |
| دمان ^۲ از پستی بر کشیده غریو | سواران ایران بگردار دیو |
| بیازید، چونانکه یازد پلنگ | فرامرز چون سرخه را یافت چنگ |
| بر آورد وزد ناکهان بر زمین | کمر بند بگرفت، وز پشت زین |
| باشگرگه آوردش از کارزار | پیاده به پیش اندر افکند خوار |

و نیز مورد استعمال این صنف را در جناحین آرایش بمنظور های مذکوره
ضمن بیان جنگ ساوه شاه با بهرام چوبینه بطریق ذیل تشریح فرموده است :

چو بشنید بهرام گامد سپاه درو دشت شد سرخ و زرد و سیاه
(مقصود از این الوان بر قهای مختلفه لاونی بوده که هر واحدی از قشون
داشته است) .

| | |
|-------------------------------------|--|
| به پیش اندرون تیغ زن لشکری | پس پشت بد شارسان ^۳ هری |
| سپاهی همه یکدل و یکسره | بیاراست با میمنه ^۴ میسره ^۵ |
| ستاره ز نوک سنان روشنست | تو گفتی جهان یکسر از جوشنست |
| بارایش و ساز ^۶ آن رزمگاه | نگه کرد آن رزمگه ساوه شاه |

۱ - پایاب بر وزن شاداب، تاب و توانائی و طاقت و مقاومت را گویند. ۲ - دمان بر وزن
امان، بمعنی فریاد کنان از شادی و غضب مفرط است، تند و تیز رفتن و سخت حمله کردن را
نیز گویند. ۳ - شارسان - شهرستان آباد. ۴ و ۵ - میمنه و میسره - راستگاه و چپگاه آرایش
جنگی لشکراست که با اصطلاح نظامی امروزه جناح راست و چپ گویند. ۶ - ساز - استعداد
کارها و برونی مهم را گویند و بمعنی سلاح و ادوات جنگ نیز هست.

هری از پس پشت بهرام دید همان جای خود تنگ و ناکام دید

(این هم یکی از نکات مهمه جنگ است که باید شهرستان آباد را قشون در پشت سر خود داشته باشد تا علاوه بر منافع متعدد ، تدارکات قوا نیز تأمین باشد) .

چنین گفت پس با سواران خویش جهان دیده و غمگساران خویش
که : آمد فرینده ای نزد من از آن پارسی مهتر^۱ انجمن
همی بود تا آن سپه شارسان گرفتند و شد جای من خارسان^۲

(بهرام چوپینه برای آنکه فرصت اشغال میدان محاربه وسیعی داشته باشد یکفرا بعنوان مذاکرات بدوی نزد ساوه شاه اعزام داشته و در همان حین محل منظور را اشغال مینماید که در آنجا می توانسته است حداکثر استفاده از وسائل موجوده خود را بعمل آورده جنگ را بدشمن در محل بسیار نا مساعدی تحمیل کند که دشمن نتواند بجز مختصری از وسائل خود را بکار انداخته از آن استفاده نماید که این مسئله خود نیز یکی از فنون مهمه جنگ است) .

بر آن جای تنگی صفی بر کشید هوا نیلگون شد زمین ناپدید
سپه بود بر میمنه چل هزار سواران ژوین^۳ اور و نیزه دار
ابر میسره چل هزار دگر همه ناوک انداز و پر خاشخار
بقلب اندرون نامور چل هزار چه نیزه گذار و چه خنجر گذار
همان چل هزار از دلیران مرد پس پشت لشکر ابر پای کرد
ز لشکر بسی نیز بیگار بود بدان تنگی اندر گرفتار بود
چو دیوار پیلان به پیش سپاه فراز آوریدند و بستند راه
پس اندر غمی شد دل ساوه شاه که تنگ آمدش جایگاه سپاه

درین اشعار علاوه بر استعمال سوار در جناحین آرایش مسئله فریب خوردن

۱ - مهتر بزرگتر و کهنتر بمعنی کوچکتر است . ۲ - خارسان - خرابه و ویرانه .

۳ - ژوین بمعنی زوبین است که نیزه کوچکی بوده که بر سر آن دوشاخ باشد .



دروم بهرام با ساوه شاه (ج)

ساوه شاه را از بهرام که مسطور اشغال يك ميدان محاربه مناسب بعمل آورده بود دقیقاً توصیح و یکی از افکار درک جنگی را صوابه عطا فرموده است .
و ناز در موقع لشکر کشی افراسیاب نکین پسرش آرایش قوای ایران را بطریق ذیل تشریح می فرماید :

وزان روی رستم سپه بر کشید زمین شد ز گرد یلان ناپدید

| | |
|---|--|
| سواران <u>بیدار</u> با <u>بوق</u> و <u>کوس</u> | بیاد است برمیمنه <u>گیو</u> و <u>طوس</u> |
| هجیر و <u>گرانمایگان</u> <u>یکسره</u> | <u>چو گودرز</u> <u>کشواد</u> بر <u>میسره</u> |
| ستادند با <u>نیزه</u> در <u>قلبگه</u> | فریبرز با <u>رستم</u> <u>کینه</u> <u>خواه</u> |
| زواره <u>پس اندر</u> ، <u>فرامرز</u> <u>پیش</u> | بسازید در <u>قلبگه</u> <u>جای خویش</u> |
| <u>زنیزه</u> <u>هواشد</u> <u>چو پشت</u> <u>پلنگ</u> | شد <u>از سم اسبان</u> <u>زمین سنگ</u> <u>رنگ</u> |
| <u>نهزان</u> <u>سوستوه</u> و <u>نهزین</u> <u>سوشکوه</u> | <u>چنین</u> <u>بود</u> <u>هر دو</u> <u>سپه</u> <u>همگروه</u> |

که درینجا باز سواران ایران را در جناحین آرایش قرار داده است .

فصل سوم

توپخانه

در شیوه کارزار می نویسد که :

توپخانه با قدرت آتش خود پیاده را برای بدست آوردن تفوق آتشی مساعدت و پشتیبانی میکند، مخصوصاً توضیح میدهد که: هر قدر مقاومت دشمن بیشتر انتظار برود باید توپخانه بیشتری در اختیار آن قسمت گذاشت. و در جای دیگر مینویسد: «خراب کردن غایت مطلوب توپخانه است». فردوسی نیز در هر موقع که پیشدستی بقلعۀ مستحکمی را تشریح میکند همه جا بنام عراده و منجنیق توپخانه را دخالت داده و با پشتیبانی آن سقوط مواضع مستحکمه را امکان پذیر مینماید. چنانکه در قسمت حملۀ کبک خسرو به گنگدژ که درباره قلعۀ آن بطریق ذیل توصیف نموده :

| | |
|---|---------------------------------------|
| زمین هشت فرسنگ بالای او | همانا که چارست پهنای او |
| بر آن باره ^۱ دژ ^۲ نبرد عقاب | نبیند کسی آن بلندی بخواب |
| خورش هست و ایوان و گنج و کلاه | بزرگی و فرمان و تخت و سپاه |
| همان بوم کاورا بهشت است نام | همه جای شادی و آرام و کام |
| بهر گوشه چشمه و آبگیر | بیالا و پهنای، پرتاب ^۳ تیر |

۱ - باره - دیوار حصار قلعه و شهر . ۲ - دژ - قلعه . ۳ - پرتاب بر وزن مهتاب ، نوعی از تیر است که آنرا بسیار دور توان انداخت . مقصود فردوسی از این شعر بیان واحد يك مقیاس طول است که آن عبارت از برد نهائی تیر آن زمان بوده است که از محل پرتاب تا نقطه سقوط محسوب میشده چنانکه در کتب آمده است که افراسیاب در روز سیزدهم ماه تیر بر بلاد ایران مستولی شده و منوچهر در قلعه طبرستان متحصن گردیده بود، باین شرط صلح شد که يك کس از لشکر منوچهر همه نیروی خویش تیری بیندازد و هر جا که آن تیر بیفتد آن جا سرحد باشد . گویند آرش تیری انداخت و آن تیر بر کنار آب آمون افتاد و آن جا سرحد شد بنا برین یارسیان این روز از این ماه را هم مانند عید جشن سازند چنانکه مهرگان و نوروز را مبارك دانند بعلاوه این روز را تیرگان و جشن آن را جشن تیرگان خوانند .

فرماندهی سپهبد فردوسی

همی مؤبد آورده از هند و روم بهشتی بر آورده ز آباد بوم
همانا که زان باره فرسنگ ایست جهان بین ببیند که بردشت کیست

و در خصوص تشریح وضعیت حوالی آن قلعه چنین فرموده است :

ز یکسوی آن شارسان کوه بود ز پیکار اشکر بی اندوه بود
بروی دگر رود و آب روان که روشن شدی مرد را زوروان

برای حمله چنین قلعه ای و بمنظور پشتیبانی عده های پیاده که مطابق طرح فرماندهی میبایستی بدو^۱ قسمتی از اعمال حفاری را انجام داده سپس بحمله مبادرت نمایند عراده و منجنیق را بکار می اندازد ، چنانکه میفرماید :

دو صد باره عراده و منجنیق^۱ نهاد از برش هر سوئی جائلیق^۲
دو صد چرخ^۳ بر هر دری با کمان ز دیوار دژ ، چون سربد کمان
پدید آمدی ، منجنیق از برش چو ژاله^۴ همی کوفتی بر سرش
پس منجنیق اندرون رومیان ابا چرخها تنگ بسته میان

همچنین برای حفظ این قلعه ضمن اقداماتی که افراسیاب برای استحکام و

آرایش درنگی آن بعمل می آورد میفرماید :

وزانسو بگنگ اندر افراسیاب بر آمد ز آرام وز خورد و خواب
بدیوار عراده بر پای کرد بیرج اندر ، آن رزم را جای کرد

بفرمود تا سنگهای گران کشیدند بر باره افسونگران
بسی کار دانان رومی بخواند سپاهی بدیوار دژ بر نشاند
بر آورد بیدار دل جائلیق بر آن باره عراده و منجنیق

۱ - منجنیق عرب منجنیک و آن آلتی بوده است مانند فلاخن ولی بسیار بزرگ که بر سر چوبی تعبیه میکردند و سنگ و خاک و آتش در آن نموده بطرف دشمن می انداختند . ۲ - جائلیق بمعنی عیسوی کاتولیک بوده و فردوسی همه جا عراده و منجنیق را توسط جائلیق بکار می اندازد . ۳ - چرخ نوعی از منجنیق است . ۴ - ژاله - تگرگ ، شنم و باران نیشان را هم گویند .

کمانهای چرخ و سپرهای کرم^۱ همه برجها پر زخفتان و ترس
و در خصوص عمل پشتیبانی عراده و منجنیق هائی که کیخسرو قرار داده بود
می فرماید :

ز عراده و منجنیق و ز گرد زمین نیلگون شد هوا لاجورد
خروشیدن پیل و بانگ سران درخشیدن تیغ و گرز گران
توگفتی بر آویخت باهور آماه ز باریدن تیر و گرد سپاه
برانگونه گشت آسمان زاپدید کجا چشم روشن جهان زاندید
(شرح مفصل حمله باین قلعه در فصل پنجم باب ششم این کتاب مندرج است)
همچنین در قسمت حمله انوشیروان بروم در برخورد بیک قلعه مستحکمی که
در شهر شوراب بوده و بهیچوجه برای دخول بآن راهی نمی یافته است باز با استعمال
منجنیق آحارا سقوط داده و قابل تسخیر می سازد ، چنانکه فرموده است :

چنین تا بیامد بدان شارسان که شوراب بد نام آن کارسان
از ایران ، چو گشتاسب آمد بروم گرفت اندران شهر شوراب بوم
بر آورده دید سر در هوا پر از مردم و ساز جنگ و نوا^۲
در این شعر ارتفاع فوق العاده قلعه را ضمن آرایش درنگی کاملی که با وسائل
و قواعد جنگی در آن بعمل آمده بود توصیف می فرماید :

زخارا^۳ پی افکنده در ژرف^۴ آب کشیده سر باره اندر سحاب^۵
که در این شعر بیز مجدداً ارتفاع بی اندازه آن را متناکر و همچنین استحکام
فوق العاده پی و بنیان آن را حکایت می فرماید .

- ۱ - کرک بفتح کاف و سکون را و کاف کر کردن را گویند . ۲ هور - آفتاب ، خورشید .
- ۳ - کجا در این مصرع معنی که میدهد چون بمعنی که وجه نیز استعمال می شود .
- ۴ - نوا - ساز و سرانجام و جمعیت و سامان و کثرت مال و نیکوئی حال و رونق کار و سپاه و لشکر و نوشه و آذوقه را گویند . ۵ - خارا - سنگ سخت . ۶ - ژرف - عمیق و گود .
- ۷ - سحاب - ابر .

فرماندهی سپهبد فردوسی

بگرد حصار اندر آمد سپاه ندیدند جانی بدرگاه راه
درین شعر عمل احاطه و اکتشافی را که برای دخول آن معمول داشته و راهی یافته اند بیان فرموده است .

بدو ساخت از چارسو منجیق پیای آمد آن بارة جاثلیق
این جا باز تقسیم منجیق را که همان توپخانه آن زمان بوده در چهار سمت قلعه تشریح و دخالت فرمانده و متخصص آن را که همه جا بنام جاثلیق (یعنی عیسوی کاتولیک) معرفی فرموده بیان میفرماید .

برآمد ز هر سو دم رستخیز ندیدند جانی گذار و گریز
شور و غوغائی که بر اثر عمل منجیق ها بر اهالی قلعه تولید گردیده در شعر فوق توصیف و طبق آن برای اهالی قلعه محل توقف و فراری را باقی نگذاشته بودند .

چو خورشید تابان ز گنبد گذشت شد آن بارة دژ بگردار دشت
مطابق این بیت در حوالی غروب دیوار قلعه بر اثر فعالیت منجیق ها با خاک یکسان شده سپس حرکت پیاده نظام و هجوم سواره نظام را چنانکه قبلاً نیز مذاکوره افتاده که غالباً از سرعت آن در این قبیل مواقع استفاده می شده و گویا در موقع حمله خروش و عربده زیادی برای تخریب روحیه دشمن بعمل می آورده اند تشریح و میفرماید :

خروش سواران و گرد سپاه همان دود آتش بر آمد بهماه
همچنین در جای دیگری که اسکندر معروف ، بقلمه مستحکمی که دیوار آن بسیار ضخیم و در اندلس بوده بر میخورد باز استعمال عراده و منجیق را وسیله فتح آن قرار میدهد چنانکه فرموده است :

یکی پادشا بود قرقار نام ابالشکر و گنج و گسترده کام



تصویر اسکندر مقدونی که فردوسی در باره او از قول اردشیر می‌نویسد:
 کسی بیست زین نامدار انجمن ر ^م عزانه و مردم رای ازن،
 که نشید: کاسکندر بد نهان چه کرد از فرومایگی ادر جهان
 بیاکان ما را یکابک نکشت به بیدادی آورد گیتی سخته

یکی شارسان داشت با ساز جنگ سر باره او ندیده کلنگ^۱
 بر آن باره دژ گذشتی سوار گرفتش ز لشکر مر آن را حصار
 درین اشعار اهمیت استحکام شهر و قلعه را که با وسائل جنگی کافی حفظ
 میشده ، بعلاوه دارای ارتفاع زیادی بوده است بیان فرموده بنحویکه ضخامت دیوار
 را بقسمی معرفی میفرماید که سوار میتواند از روی آن عبور کند .

سکندر بفرمود تا جائلیق بیاورد ارابه و منجنیق
 یک هفته بستد حصار بلند بشهر اندرون شد سپاه ارجمند
 که مطابق این دو بیت بالاخره پس از یک هفته با دخالت توپخانه آن زمان
 (ارابه و منجنیق) اسکندر موفق بفتح آن شهر گردیده است .
 و باز در جای دیگر که انوشیروان دژ سقیلا را می خواسته است تسحیر
 کند میفرماید :

| | |
|-------------------------------|---|
| بیامد ز عموریه تا حلب | جهان شد پر از بانگ شور و جلب ^۲ |
| سواران ایران چو سیصد هزار | حلب را گرفتند یکر حصار |
| سپاه اندر آمد زهر سو بجنگ | نبد جنگیان را فراوان درنگ |
| بیاراست بر هر سوئی منجنیق | ز گردان روم آنکه بد جائلیق |
| حصار سقیلا برداختند | کز آن سو همی تاختن ساختند |
| حلب شد بگردار دریای خون | بز نهار ^۳ شد لشکر باطرون |
| بی اندازه کشتند ازیشان به تیر | برزم اندرون چند شد دستگیر |
| بدو هفته از رومیان سی هزار | گرفتند و بردند زی ^۴ شهریار |

در اشعار فوق بهمان قسمی که توپخانه امروز قبل از شروع بحمله بمنظور
 خستی کردن عوامل مقاومت دشمن آتش تهیه اجرا و درحین حمله نیز عده حمله ور
 را پشتیبانی مینمایند عمل منجنیق ها عیناً بهمان قسم نمایش داده شده است .

۱ - کلنگ بضم اول و فتح ثانی یرنده ایست کبود رنگ و دراز کردن بزرگتر از لکلک و پر
 های زیر دم او را بر سر زنند . ۲ - جلب - شور و غوغا و صدا و فریاد . ۳ - ز نهار - امان
 و مهلت و عهد و پیمان و ترس و بیم و شکوه و شکایت و حسرت و افسوس . ۴ - زی - سوی ،
 طرف ، جانب و نزدیک .

باب سوم

اصول جنگ

فصل اول

کلیات

شیوه کارزار برای تحمیل اراده بردشمن و تسهیل وامکان موفقیت در جنگ ، اعمال حس ابتکار را الزام نموده و چنین دستور میدهد که :

نباید بدشمن اجازه داد که بتواند آزادانه بر ضرر مداخل عمل شود .
و برای بدست آوردن صحیح ترین راه اخذ ابتکار ، اصولی را که اساساً بنام اصول
مسلمه و ثابته جنگ بشمار می آید بیان می کند . این اصول لا یتغیر عبارتند از :

اصل پیشدستی ، اصل قوای روحی ، اصل ضربت قوی بضعیف ، اصل
آزادی عمل ، و برای اثبات ثبات این اصول از گفتار فرماندهان معروف شواهد
متعددی ذکر می کند ، از آن جمله آرشیدوک شادل گفته است :

پس از نوشتن تاریخ جنگ سی ساله که شخصاً در دوازده نبرد
دهشت آور آن شرکت داشته ام بکلی بر این عقیده شدم که در هر
اردو کشی که اصول جنگ در آن رعایت شده باشد امید موفقیت
قطعی است و تاکنون با واقعه که خلاف این مطلب باشد مصادف
نشده ام .

و نیز از قول ناپلئون اول چنین نقل شده که :

در هر جا و در هر وضعیت حتی الامکان باید اصول جنگ را

فرماندهی سپهبد فردوسی

رعایت و نتیجه را بمساعدت بخت و طالع محول نمود.

همچنین از قول مارشال فوش نقل شده که :

اصول جنگ همیشه و در هر دوره ثابت و تغییر نا پذیر است ،
صناعت جنگ شبیه بصناعت معماری است : مصالح و متروماتی که در
ساختمانها بمصرف میرسد ممکن است در ادوار مختلف تغییر پیدا کند
مثلا از سنگ ، چوب یا آهن باشد ولی در کلیه ساختمانها قاعده موازنه
همیشه و در هر دوره ثابت و قطعی است .

اینک بشرح اصول چهار گانه مذکوره فوق پرداخته ، شواهدی را که در
شاهنامه راجع بان اصول از گفتار خداوند جنگ فردوسی طوسی بدست آمده
است بیان میکنیم .

فصل دوم

اصل پیشدستی

برای لزوم و مزایای اصل پیشدستی ، شیوه کارزار چنین می نویسد :

تمام تجربیات تاریخ جنگ بامیآموزد که عملیات پیشدستی بیشتر در روحیه دشمن مؤثر بوده ، اراده او را تحت الشعاع قرار داده ، آزادی عملیاتش را محدود یا نابود میسازد . بنا برین همیشه وقتی ارزش واقعی و ضمیمت ما را به پیروی طریقه دیگری مجبور نمیسازد پیشدستی جدی و بی باکانه بهترین و کوتاه ترین راه فتح میباشد و حتی در تأیید آن مینویسد که :

فقط باید توانست پیشدستی کرد ، زیرا وسائل فنی امروزه هر کس را که نتواند بچالاکی پیشدستی کند گرچه با رشید ترین وضعی وارد مرحله حمله شده باشد معدوم میسازد .

باز در جای دیگر مزایا و لزوم پیشدستی را شیوه کارزار توصیف نموده چنین تذکر میدهد که :

برای تحصیل موفقیت نهائی ، باید بوسیله شکست دادن بدشمن پیشروی نمود و او را مجبور بعقب نشینی کرد ، پیشدستی این نتیجه قطعی را میتواند بدست بدهد .

بعلاوه راجع بتفوق پیشدستی غالباً از گفتار سرداران یکی دو قرن اخیر اروپائی کراراً در کتاب شیوه کارزار و نیز در تواریخ جنگ شاهد و گواه میآورند از آن جمله می نویسند که **ناپلئون** گفته :